

# انتخابات ۸۰

## سرکوب یا بسط دموکراسی؟! مقاله‌واره

مقاله‌واره

نظر می‌رسد یکی از دلایل چنین پدیده‌های این است که امکانات در خارج از چارچوب نظام سیاسی، فوق‌العاده اندک است و از این جهت دستیابی عنصری چون آقای خاتمی به قوه مجریه می‌تواند در تکوین جامعه مدنی و نهادهای آن نقشی تعیین‌کننده ایفا کند. بر این اساس و از منظر انسجام تشکیلاتی و خودآگاهی طبقاتی و ایدئولوژیک، انتخابات ۸۰ بخشی از مبارزه طبقاتی، ایدئولوژیک و اجتماعی در ایران است.

در واقع متنی که این تحولات در چارچوب آن صورت می‌گیرد، نظام جمهوری اسلامی است که چارچوب‌های حقوقی آن در قانون اساسی فعلی مشخص شده است. با این حال رویکرد یکسانی نسبت به قانون اساسی وجود ندارد و می‌توان شاهد دو رویکرد عمده به قانون اساسی بود. یک رویکرد، قانون اساسی را محصول توافق عمومی جامعه در مقطع بعد از پیروزی انقلاب می‌بیند و به همین دلیل برای آن یک خصلت دموکراتیک قایل است و رویکرد دوم که نقطه مقابل نگرش نخست است، تلقی اقتدارگرایانه‌ای از بافت کلی قانون اساسی دارد و از نهادهای موجود در آن این گونه استنباط می‌کند که یک نظام متمرکز با یک قرائت رسمی و خاص باید حاکم باشد که در عین حال ویژگی دموکراتیک را بر نمی‌تابد و بر این نظریه خویش تحول قانون اساسی در سال ۶۸ را گواه می‌گیرد که سمت و سوی تمرکزگرایانه داشته است.

اگر بتوان نظام سیاسی را در بدو پیروزی انقلاب ترکیبی از سه جناح چپ، راست و لیبرال دانست، از سال ۱۳۶۰ به بعد شاهد حذف جناح لیبرال از ساختار سیاسی و همچنین سرکوب پایگاه‌های اجتماعی آن هستیم. اگر در آغاز این تحول، جناح چپ، گفتمان حاکم را ارائه می‌دهد، اما در تداوم و به‌ویژه بعد از پایان جنگ این جریان راست است که بر نظام سیاسی تسلط بیش‌تری پیدا می‌کند؛ یعنی جریانی که با آن تلقی اقتدارگرایانه از قانون اساسی همسویی دارد. این روند تا دوم خرداد ۷۶ ادامه داشت و بسیاری بر این باور بودند که با انتخاب شدن کاندیدای جناح موسوم به راست این روند تداوم می‌یابد. به‌ویژه آن که جریان‌هایی پیش از انتخابات دوم خرداد ۷۶، زمره حکومت اسلامی و حذف جمهوریت را سر داده بودند. اما برخلاف این پیش‌بینی آقای خاتمی با حمایت میلیونی مردم، قوه مجریه را به دست گرفت. روی کار آمدن آقای خاتمی همسو با تلقی دموکراتیک از قانون اساسی بود و با توجه به پروسه گذشته یک تحول چشمگیر در نظام سیاسی محسوب می‌شد. تحول در نظام سیاسی به سطحی از مبارزه اجتماعی و طبقاتی که در جامعه مدنی جریان داشت، باز می‌گشت. تحول تدریجی این جریان موجب شده بود که آن‌ها ما به ازاهای خود را در

انتخابات ریاست جمهوری دور گذشته و سال ۱۳۸۰ دو رویداد مهم هستند که براساس آن‌ها می‌توان کل ساختار و تحولات جمهوری اسلامی را ارزیابی کرد. یعنی اگر رویکرد ساختاری به مقطع انتخابات داشته باشیم، به نظر می‌آید که محدودیت‌ها و ظرفیت‌ها چه از موضع سرکوب و چه از موضع بسط دموکراسی در این دو انتخابات قابل ارزیابی است. با توجه به فضای موجود که به‌ویژه در ماه‌های اخیر ایجاد شده است، بخشی از جوانب این تحول روشن است. یعنی به دلیل این که گزینه‌های زیادی برای انتخاب، پیش‌رو نداریم، به نظر می‌رسد شعاع عملیاتی جریان‌های سیاسی در حال حاضر محدود به چند گزینه است.

انتخابات سال ۸۰ را می‌توان بخشی از مبارزه طبقاتی، اجتماعی و ایدئولوژیک در چارچوب نظام سیاسی جمهوری اسلامی تلقی نمود و نباید آن را تنها محدود به موضوع گزینش ریاست جمهوری کرد. بنابراین وسعت جریان سرکوب در حوزه‌های اقتدار نظام سیاسی محدود نمانده و به حوزه جامعه مدنی نیز بسط پیدا کرده است. گسترش دامنه تحولات به صحنه جامعه نشان می‌دهد که میزان خودآگاهی طبقاتی و نظام واره‌های تشکیلاتی در جامعه مدنی بسیار قوی است، هر چند حوزه حضور سیاسی در ایران به شکل توده‌وار بوده است. حتی بعد از دوم خرداد که زمینه‌هایی از نظم دموکراتیک قابل مشاهده است، باز هم شاهد حضور توده‌وار حوزه‌های اجتماعی در جامعه هستیم. شاید به همین دلیل است که ما اغلب در مقاطع انتخابات به یک ارزیابی منسجم از تحولات ایران می‌رسیم و در شرایط دیگر به دلیل عدم حضور جدی نهادهای مدنی در فضای مملو از ابهام و کمبود اطلاعات از تحولات درونی جامعه به سر می‌بریم. فقدان خودآگاهی‌های طبقاتی و عدم شکل‌گیری نظام‌های صنفی و تشکیلاتی موجب می‌شود که تشخیص جهت‌گیری‌های لایه‌های گوناگون جامعه به دشواری قابل تشخیص باشد. بر این اساس اهمیت به دست گرفتن نهادهایی چون قوه مجریه در یک وجه می‌تواند شرایط مناسبی را برای مطالعه امکانات، توانایی‌ها، درآمدها، نهادها و... را در یک چارچوب کلان فراهم آورد و همچنین امکان برنامه‌ریزی و انسجام را به دست دهد.

برای مثال اگر بورژوازی بازار به نظام برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی دست یابد، از موضع یک نیروی مسلط می‌تواند به انسجام تشکیلاتی هم دست یابد، امری که در فقدان دستیابی به ساختار رسمی سیاسی خیلی مشکل‌تر است. در این راستاست که می‌بینیم بورژوازی بازار به دلیل پشتوانه مالی، از خود آگاهی بیش‌تری نسبت به طبقات دیگر برخوردار است، اما در مقابل، نیروهای منتقد قانونی حتی در شرایط سرکوب فاقد انسجام تشکیلاتی و ایدئولوژی هستند. به

ساختار سیاسی پیدا کنند.

تا انتخابات مجلس ششم با همه سرکوبها به تعبیر نشریه «عصرما» جریان اصلاحات با گاز و ترمز پیش می‌رفت و با تمام فراز و نشیبها مدیریت جریان اصلاحات فعال بود و پیروزی در انتخابات مجلس ششم این نوید را می‌داد که میزان فعالیت جریان اصلاحات افزایش یابد. اما از ماه بعد از پیروزی در مجلس ششم، جریان اقتدار گرا به شکل منسجم و اکتیو نشان داد که تا مقطع کنونی تداوم داشته است. در قبال این فشارها اصلاح طلبان استراتژی «آرامش فعال» را طرح کرده‌اند که البته به آن انتقادهایی صورت گرفته است. البته به واقع، جریان دوم خرداد در قبال این فشارها امکان انتخاب استراتژی نداشته است،

چون ابزارهای لازم را در اختیار ندارد. حال این که کدام یک از جریان‌های سیاسی به چه طریقی می‌توانند این کانون را فعال نمایند، بحث دیگری است، ولی به هر حال باید پذیرفت که در هر لحظه این کانون می‌تواند جریان بازی را دگرگون و قاعده جدیدی را به بازی تحمیل کند. به ویژه آن که این کانون، دارای پایگاه وسیع اجتماعی است. اما در مقابل، جریان محافظه کار نیز که از نهادهای تثبیت شده در قانون اساسی بهره می‌گیرد، از پایگاه سازمان یافته‌ای در سطح جامعه برخوردار است و به لحاظ ایدئولوژیک، انسجام بیش تری دارد. از طرف دیگر، اتکای بسیار به درآمد نفت موجب استقلال نسبی این جریان، نسبت به طبقات اجتماعی شده است. به همین دلیل به هر میزان که سطح جامعه مدنی

متحول شود، این تحول تأثیر اندکی در بافت درونی جریان محافظه کار می‌گذارد. با این حال این جریان در رویارویی با تحولات اجتماعی، سه گزینه محتمل پیش رو دارد:

نخست آن که با دست یازیدن به سرکوب وسیع اجتماعی، تلقی اقتدار گرایانه از قانون اساسی را مطلقاً حاکم نماید و نهادهای دموکراتیک را از صحنه خارج کند؛ دوم، به انشعاب‌های وسیع در سطح جناح محافظه کار تن در دهد که البته در تلقی برخی، به فروپاشی تعبیر می‌گردد،

سوم این که با تداوم غیر منطقی خط مشی خود، به فروپاشی نظام و حتی فروپاشی ملی دامن زند.

اما به نظر می‌رسد جریان محافظه کار در مجموع با همه طیف‌هایی که در اختیار دارد، به این نتیجه رسیده است که به هر صورت بتعارضات موجود در نظام سیاسی، تداوم خواهد داشت و در حال حاضر توانایی تحمیل هیچ یک از سه گزینه فوق را دارا نیست. از این رو در دوران گذار تلاش خواهد کرد تا با حذف جریان‌ها و عناصری که به تعبیر آن‌ها شانس آلترناتیو شدن را دارا هستند، از احتمال روی کار آمدن آن‌ها جلوگیری نماید. به زعم آن‌ها چنین روشی می‌تواند تا سال‌ها بقای آن‌ها را در صحنه سیاسی تضمین کند، زیرا اگر آلترناتیوی وجود نداشته باشد، حرکت در سطح جامعه مدنی، به نتیجه قطعی و مطلوب دست نخواهد یافت. البته تاریخ سیاسی ایران نشان می‌دهد که حرکت اجتماعی در

مقاطع گوناگون آلترناتیوهای متناسب با نیازهای خود را می‌آفریند و الزاماً آن‌ها از جریان‌های شناخته شده نخواهند بود. کما این که تا پیش از انتخابات دوم خرداد، در تصور کمتر کسی آقای خاتمی به عنوان یک جریان جایگزین می‌گنجد.

مشکل عمده‌ای که جناح محافظه کار خود را با آن روبه‌رو می‌بیند نه در خارج نظام بلکه از سوی جریانی است که از قانون اساسی تلقی دموکراتیک دارند؛ به ویژه آن که این تلقی، با اقبال وسیع از طرف جامعه روبه‌روست. اگر جناح محافظه کار بخواهد گزینه اول، یعنی سرکوب وسیع نیروها را برگزیند، چاره‌ای جز رد صلاحیت آقای خاتمی، بستن مجلس ششم و متوقف کردن روند قانونی نظام نخواهد داشت که در واقع به معنای فروپاشی

نظام سیاسی است. یعنی حتی اگر جناح محافظه کار به این جراحی عظیم نیز توفیق یابد، تضمینی برای بقای خود در عرصه اجتماعی نخواهد داشت و بدون شک عقلای این جناح به خطر پذیری بسیار بالای چنین راهکاری واقف هستند؛ به ویژه آن که از میزان تشتت آراء در این جناح و مطالبات گوناگون هریک از طیف‌ها آگاهی دارند. بر این اساس بهترین حالت برای این جریان آن است که آقای خاتمی خود از آمدن مجدد به صحنه سیاسی خودداری کند، در این صورت جریان محافظه کار مجال خواهد یافت تا به تعبیر برخی صاحب نظران با راست جهانی، پیوندهای خویش را مستحکم کند. اما اگر چنین نشود و آقای خاتمی مجدداً به مقام ریاست

جمهوری برگزیده شود، جریان محافظه کار ناچار از تن دادن به یک صف بندی جدید در بافت درونی خویش است. هم‌اکنون، صحبت از یک راست نواندیش شده است که گرچه بخشی از آن می‌تواند فضا سازی تاکتیکی در سطح جامعه باشد، اما به نظر می‌رسد کاملاً دور از واقعیت نیست. این امر به بافت سه گانه جناح راست باز می‌گردد. راست مدرن، راست سنتی و راست افراطی، هریک علاوه برداشتن نقاط اشتراک با سایر طیف‌های این جناح، دارای مطالبات ویژه‌ای هستند. در دوره اخیر یعنی بعد از دوم خرداد راست افراطی مدیریت این جناح را بر عهده داشته است و حتی دو طیف دیگر هر گاه در صدد مهار کردن جریان اصلاحات بر آمده‌اند، در پناه عملکرد راست افراطی حرکت کرده‌اند. اما این که در فضای سیاسی بعد از انتخابات ۸۰ و حضور مجدد خاتمی نیز چنین سازوکاری حاکم باشد، و راست افراطی همچنان هژمونی جناح راست را به عهده داشته باشد، جای تأمل دارد و باید منتظر صف بندی‌های جدیدی در این جناح بود.

اما چنین تحولی به آن معنا نیست که حرکت اصلاحات از انتخابات ۸۰ به بعد با مانعی جدی مواجه نمی‌گردد، برخی تحولات در عین حال که قابل پیش بینی نیستند، اما در عمل، اثرات عمیقی را بر جای می‌گذارند. چنان که اگر قتل‌های زنجیره‌ای به وقوع نمی‌پیوست، اصلاحات در درون وزارت اطلاعات به این سرعت حادث نمی‌شد. با این حال، ظواهر امر حکم می‌کند که اگر جناح

## فقدان خود آگاهی‌های طبقاتی و عدم شکل گیری نظام‌های صنفی و تشکیلاتی موجب می‌شود که تشخیص جهت گیری لایه‌های گوناگون جامعه به دشواری قابل تشخیص باشد.

محافظه‌کار نخواهد گزینۀ سرکوب یا گزینۀ تن دادن به فروپاشی ملی را انتخاب کند، به ناچار باید به یک تغییر و تحول درونی تن در دهد که برخلاف دیدگاه راست افراطی چنین گزینۀ ای به بقای جناح محافظه‌کار در صحنه سیاسی یاری خواهد رساند.

بعد از انتخابات مجلس ششم، مدیریت جناح محافظه‌کار دیگر حاضر به چانه‌زنی نشد و بر فشارهای خود افزود. برخی که به استراتژی چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین دل بسته بودند، چنین واکنشی را شکست اصلاحات تلقی می‌کردند، در حالی که مسدود شدن باب چانه‌زنی می‌توانست واکنش جناح محافظه‌کار در برابر انتخابات مجلس ششم باشد. این که چرا خودداری جناح محافظه‌کار از چانه‌زنی، در استراتژی پیش‌بینی نشده بود، می‌تواند از این جنبه آموزنده باشد که تحلیل شرایط باید به صورت مستمر صورت گیرد و نباید به تعیین دقیق واکنش‌ها دل خوش کرد.

پیش‌بینی این که آیا راست بعد از حضور مجدد خاتمی از چانه‌زنی خودداری خواهد کرد یا نه، به ارزیابی عوامل متعددی بستگی دارد. جناح راست

به ویژه طیف‌های مدرن و سنتی آن در پارهای موارد مهم با آقای خاتمی دارای وحدت نظر هستند. برنامه سوم توسعه، سرمایه‌گذاری‌های نفتی، ورود سرمایه‌های خارجی و... از جمله مواردی هستند که جناح‌های مختلف نظام بر روی آن‌ها اتفاق نظر دارند. بنابراین قاعدتاً باید این گونه استنباط کرد که عدم چانه‌زنی جناح محافظه‌کار، تاکتیکی گذرا و مقطعی بوده و راست معقول و نواندیش در صدد مذاکره و گرفتن سهم‌های لازم از نظام سیاسی برخواهد آمد. با این حال نباید از اختلاف بنیادی دو تلقی جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب از قانون اساسی غفلت نمود. این که تلقی اقتدارگرایانه از قانون اساسی تا چه میزان از تلقی دموکراتیک تأثیر می‌پذیرد، پیش‌بینی دشواری است. به ویژه

آن که طیف راست افراطی، باز تولید ایدئولوژیک حرکت اصلاحات را در سطح نظام و جامعه به معنای بی‌آینده شدن جناح محافظه‌کار می‌بیند و با این تحلیل تلاش می‌کند تا از متمایل شدن طیف‌های سنتی و مدرن راست به حرکت اصلاحات جلوگیری کند. اگر راست افراطی بتواند سایر طیف‌های جناح محافظه‌کار را با خود همراه کند، بعید نمی‌نماید که به حرکت‌های تند نظامی از قبیل ترور و انفجار دست بزند تا روند مسالمت‌آمیز حرکت را برهم‌زند و معادله جدیدی را حاکم کند. البته با توجه به این که راست مدرن و سنتی به سرمایه‌گذاری‌های نفتی، جلب سرمایه‌های خارجی و پیشبرد برنامه سوم توسعه، نظر دارد، نمی‌تواند. چنین حرکت‌های خشونت‌باری که افکار جهانی را بسیج می‌کند، تأیید کند؛ به ویژه اگر این شیوه به عنوان یک راهکار بلندمدت برگزیده شود. شاید به همین دلیل است که پروژه‌های خشونت‌بار در نیمه‌راه از نفس می‌افتند و دنبال نمی‌شوند.

در این میان، چند عامل مهم از قاطعیت جناح محافظه‌کار در پی‌گیری

بلندمدت حرکت‌های خشونت‌بار می‌کاهد؛ نخست نگاه به سرمایه‌گذاری خارجی، دوم شکسته شدن هژمونی در حوزه ایدئولوژیک و سوم ضربه خوردن شبکه امنیتی این جریان این عوامل در مجموع سبب می‌شوند که مرکزیت راست افراطی در میان مدت به چالش کشیده شود و راست معقول و نواندیش مهار هدایت این جناح را به دست گیرد.

با این حال نگاه ما به این پدیده باید همه جانبه باشد. برخی زوال جناح محافظه‌کار را صرفاً در حوزه‌های سیاسی می‌بینند و به همین دلیل به خوش‌بینی مفرط دچار می‌شوند و برخی دیگر به قدرت این جناح در سرکوب توجه می‌کنند و به همین سبب در برآورد توان این جناح دچار مبالغه می‌گردند. اما با یک نگاه دیالکتیکی به هر دو حوزه می‌توان به تحلیل واقعی‌تری از این جریان رسید. جناح راست علی‌رغم توانایی‌های بالقوه و بالفعل خود، دارای کاستی‌های مهمی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است، به همین دلیل در ظهور اجتماعی این جریان، شاهد فراز و نشیب‌های بسیاری خواهیم بود. از این رو اتخاذ یک استراتژی یکنواخت و ثابت در برخورد با جناح محافظه‌کار، فاقد

کارایی لازم خواهد بود. برخی از صاحب‌نظران سیاسی بر این اعتقادند که آقای خاتمی می‌باید از ظرفیت بسیار بالای ۲۰ میلیون رأی جریان‌های حامی خود سود بیشتری ببرد و حتی ایشان را مورد انتقاد قرار می‌دهند که چرا از این ظرفیت بالا در استراتژی استفاده نمی‌کند. به هر حال با توجه به مشروعیت قانون اساسی در شرایط کنونی، می‌توان در برابر بسیاری از برخوردهای غیرقانونی اقامه برهان کرد و این گونه برخوردها را نقد نمود. حمایت افکار عمومی از این قاطعیت قانونی بدون شک جناح محافظه‌کار را وادار خواهد کرد که راست افراطی را از نقطه مرکزی تصمیم‌گیری‌ها دور کند.

اما فراز و نشیب‌هایی که در روند جناح محافظه‌کار حادث می‌شود، نباید ما را از این

موضوع مهم غافل کند که در بستر اجتماعی و سیاسی ایران، یکی از نقاط مرکزی تمامی رویارویی‌ها، مبارزه طبقاتی است این مبارزه در برخی مواقع به صورت خودآگاه دنبال می‌شود و در پارهای مقاطع در ناخودآگاه جامعه حضور خود را نشان می‌دهد. به همین دلیل ما شاهد بروز واکنش‌های طبقات مختلف در بستر حرکت اجتماعی خواهیم بود. اما بیش‌ترین ظهور این واکنش‌ها در حوزه‌های سیاسی خواهد بود و کم‌تر در اشکال صنفی بروز می‌نماید. یعنی نمی‌توان توقع داشت که حوزه مشخصی در جامعه مثلاً کارگران درصدد تأثیرگذاری بر روند حرکت اصلاحی برآیند و حتی اگر چنین اراده‌ای در کار باشد، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نخواهند کرد. به ویژه آن که طبقات مولد در ایران هنوز نبض روند اقتصادی را به دست ندارند و درآمد نفت، اساسی‌ترین نقش را در فرآیند اقتصادی بازی می‌کند. البته در پارهای مقاطع، بحران‌های اقتصادی آن چنان نقش تأثیرگذار دارند که همه طبقات و اقشار تحت فشار را به انسجام می‌رساند.

## این که در فضای سیاسی بعد از انتخابات ۸۰ و حضور مجدد خاتمی راست افراطی همچنان هژمونی جناح راست را به عهده داشته باشد، جای تأمل دارد و باید منتظر صف‌بندی‌های جدیدی در این جناح بود.